

دوفصلنامه علمی مطالعات تقریبی مذاهب اسلامی (فروغ وحدت)
سال نوزدهم / دوره جدید / شماره ۶۰ / پاییز و زمستان ۱۴۰۲
صص ۶۵-۷۸ (مقاله علمی - پژوهشی)

تحلیلی در باب رویکرد تقریبی آیت الله واعظزاده خراسانی

• سمانه وفادار

کارشناس ارشد شیعه شناسی دانشگاه میبد

samanehvafadar71@gmail.com

• نجف یزدانی

استادیار گروه فلسفه و حکمت اسلامی دانشگاه میبد (نویسنده مسئول)

yazdani@meybod.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۲/۱۵، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۴/۲۲

چکیده

مسئله اصلی این مقاله، تبیین نگاه تقریب‌گرایانه «محمد واعظزاده خراسانی» با توجه به اختلاف نظر شیعه و سنی در مسئله «امامت» و «خلافت» است. واعظزاده خراسانی با توجه به دو مبنای امامت و خلافت از منظر شیعه و سنی، به زمینه‌های تحقق خلافت ظاهری پرداخته و این مسئله را بیشتر از منظر گروه مقابل می‌نگرد تا با همدلی بیشتری پیش رفته باشد. وی با الهام از قواعد اصولی، دو حکم اولیه و ثانویه در خصوص خلافت را بیان کرده و اولویت بخشی به خلافت ظاهری را با توجه به شرایط پیش آمده می‌پذیرد. بر این اساس، وی با تفکیک جنبه سیاسی و علمی اهل بیت در بحث امامت، معتقد است جنبه مرجعیت علمی اهل بیت مورد نیاز روزگار کنونی بوده و باید بر آن تاکید گردد. پژوهش حاضر به روش توصیفی - تحلیلی می‌کوشد مواجهه واعظزاده خراسانی با مسئله اختلافی امامت و خلافت و جمع آن با رویکرد تقریبی را نشان دهد.

کلیدواژه‌ها: تقریب مذاهب اسلامی، امامت، خلافت، واعظزاده خراسانی.





مقدمه

مسئله تقریب مذاهب اسلامی از مسائل درخور توجهی است که در ادوار مختلف توسط اندیشمندان مذاهب شیعه و سنی با شدت و ضعف دنبال شده است. پس از انقلاب اسلامی و با رسمی شدن مذهب شیعه در ایران، شخصیت‌های مختلفی نسبت به تقریب مذاهب اسلامی همت گماشته‌اند. «محمد واعظزاده خراسانی» یکی از اندیشمندان است که پس از انقلاب اسلامی به پژوهش پیرامون تقریب مذاهب پرداخته است. رویکردهای مختلف تقریب، آسیبهای تقریب، موانع و راهکارهای آن در آثار مختلفی مورد بررسی قرار گرفته است (به عنوان نمونه رک: صمیمی، ۱۳۸۶ش؛ مهریزی، ۱۳۸۹ش)؛ اما این پژوهش از بین ابعاد مختلف تقریب در آثار واعظزاده خراسانی، مسئله اصلی خود را به رابطه تقریب مذاهب اسلامی و مسئله امامت و خلافت محدود کرده است. توضیح آنکه از سویی در جهان اسلام بر تقریب و وحدت تاکید می‌شود و از سویی شاهد اختلاف در زمینه‌های مهمی مانند امامت و خلافت هستیم. از این رو مواجهه با مسئله اختلافی امامت و خلافت و تلاش برای جمع آن با رویکرد تقریبی مسئله‌ای مهم و نیازمند نظریه‌پردازی و تأمل است. این مقاله درصدد بررسی تلاش واعظزاده خراسانی در این خصوص است. اینکه مبنای او در این خصوص چیست و با چه رویکرد و شیوه‌ای در کنار اعتقاد به تقریب، با مسئله اختلافی امامت و خلافت مواجه شده و نظریه‌پردازی کرده است. با توجه به اختلافات فرقه‌ای در جهان اسلام و پیامدهای ناگواری که این تفرقه‌ها به همراه داشته است و نیز پیدایش جریانهای تکفیری و آتش‌افروزیهای آنها در خاورمیانه و جهان اسلام، تحلیل تقریبی امور اختلافی نیاز امروزی جوامع اسلامی است؛ و با نظر به اینکه واعظزاده خراسانی مؤسس و نخستین دبیرکل «مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی» در دوره معاصر بوده است،

پرداختن به مسئله تقریب و تحلیل آن از نظر ایشان، اهمیت دو چندان می‌یابد.

ایضاح مفهومی تقریب مذاهب اسلامی از منظر واعظزاده خراسانی

به عقیده واعظزاده خراسانی، مسئله لزوم همبستگی و وحدت اسلامی، جزء ضروریات اسلام است و نباید به آن، با رویکرد اخلاقی و مستحبی نگاه کرد (واعظزاده، ۱۳۷۶ش، مصاحبه با مجله حوزه). از این مسئله برداشتها و تعریفهای مختلفی ارائه شده است که واعظزاده خراسانی با بیان و نقادی آنها، برداشت صحیح از نظر خود را بیان می‌دارد. یکی از تعاریف تقریب مذاهب، نگاه سلفیه در این خصوص است که همه مذاهب موجود را کنار گذاشته است و از نظر آنها لازم است جامعه اسلامی به شیوه «سلف صالح» یعنی همان شیوه مسلمانان، صحابه و تابعین پیش از شکل‌گیری مذاهب، اقتدا نمایند. این نظر به دلیل همراهی با نوع تفکر سیاسی خاص به نام اسلام آمریکایی، کنار گذاشتن همه معلومات اسلامی و پیشرفته‌ها در علوم مختلف و سد باب اجتهاد قابل پذیرش نمی‌باشد (واعظزاده، ۱۳۷۳ش، ص ۱۳۲ و نیز همو، ندای وحدت، ۱۳۷۴ش، صص ۱۸۷-۱۸۶). تعریف دوم از تقریب مذاهب به معنای اکتفا به مشترکات مذاهب و رها نمودن مسائل اختلافی به طور کلی؛ که البته از سوی برخی افراد دغدغه‌مند اما بدون توجه به چگونگی پیدایش و گسترش مذاهب اسلامی مطرح می‌شود. با توجه به تاریخ مذاهب اسلامی در حوزه مسائل نظری و عملی، کنار گذاشتن اختلافات به صورت کامل امکان‌پذیر نیست (واعظزاده، ۱۳۷۳ش، ص ۱۳۲؛ همو، ندای وحدت، ۱۳۷۴ش، صص ۱۸۴-۱۸۵ و نیز همو، ۱۳۸۲ش، صص ۳۷-۳۸).

برداشت سوم، نوعی اختراع مذهب جدید و کنار گذاردن همه مذاهب موجود یا ترجیح و اختیار یک

مذهب را پیشنهاد می‌دهد. به این معنا که با اشتراکات موجود، مذهب جدیدی اخذ شده و بقیه امور اختلافی کنار گذاشته شود یا از بین مذاهب موجود یکی را حق و بقیه را کنار بگذاریم. بسیاری از پیشوایان مذاهب چه در گذشته و چه امروز به این تمایل دارند که مکتب خود را حق و دیگران را ملزم به پیروی از آن نمایند اشکال این پیشنهاد آن است که از جهتی کنار گذاشتن همه مذاهب و یکسان‌سازی آنها به صورت یک مذهب جدید با وجود اختلافات مذهبی و سیاسی میان مذاهب، امکان‌پذیر نیست. از جهت دیگر، ایجاد مذهب جدید دارای فروع و جزئیات در مذاهب مختلف است و اینکه فروع و کدام مذاهب، در مذهب جدید وارد شود، نیز مناقشه برانگیز می‌شود. همچنین ترجیح یک مذهب و کنار گذاشتن بقیه مذاهب در جامعه‌ای با تنوع مذاهب امکان‌پذیر نبوده و علاقه فرد به مذهب خود یا ترس از ترک وابستگی به مذهب خود و پیامدهای آن مانع از انجام چنین امری خواهد شد و مبنای آن تعصب است (واعظ‌زاده، ندای وحدت، ۱۳۷۴ ش، ص ۱۸۷ و همو، ۱۳۷۳ ش، ص ۱۳۳).

همچنین، تقریر چهارمی از تقریب مذاهب آن است که مذاهب در هم ادغام شده و بر سر مسائل مورد اختلاف دست به توافق بزنند. به این معنا که از مختصات هر مذهب، بخشی پذیرفته شده و بخشی دیگر رها شود تا در نتیجه آن، همه مذاهب راضی شده و رضایت دهند که سهم خود را در این امر حفظ کرده‌اند. روشن است که این دیدگاه نیز قابل پذیرش نیست؛ زیرا عقاید هر مذهبی بر مبانی علمی خاصی استوار است و به راحتی نمی‌تواند از آن دست بردارد (واعظ‌زاده، ندای وحدت، ۱۳۷۴ ش، ص ۱۹۶).

واعظ‌زاده خراسانی بعد از بیان تعاریف مختلف، تعریف صحیح از تقریب را چنین بیان می‌کند: «تأکید و اصرار بر مشترکات به عنوان اصول اساسی اسلام که ملاک برادری و اخوت اسلامی و میزان

وحدت امت است. با حفظ مذاهب موجود و ایجاد و برقراری احترام متقابل بین آنها. ما اعلام می‌کنیم که تنها همین نوع از تقریب، حکیمانه مورد نظر مجمع تقریب است و همه مصلحان جهان اسلام و نیز امام خمینی و آیت‌الله خامنه‌ای تأکید و تصریح فرموده‌اند» (واعظ‌زاده، ۱۳۷۳ ش، ص ۱۳۳).

بنابراین هدف از دارالتقریب و مجمع تقریب مذاهب اسلامی، از بین بردن مذاهب اسلامی و تغییر مذهب مردم نیست؛ بلکه هدف از تقریب، سوق دادن مسلمانان به مشترکات مذاهب، برای نیل به تقریب و وحدت (همان، ص ۱۹۹)، اتحاد مسلمانان بر محور اسلام و اصول مشترک آن است (همان، ص ۱۷۶). وی با تأکید بر اصول مشترک اعتقادی، فقهی و اخلاقی، اختلاف را در مسائل جزئی و فرعی مانند نماز، روزه، زکات و غیره می‌داند که امور اختلافی نیز هیچگاه بیانگر روح کلی جوهری اسلام نیست؛ بلکه بیشتر به اختلاف برداشتها و دیدگاه‌های عالمان و مجتهدان بر می‌گردد. این موضوعات اختلافی چنانچه با گفتگو بحث آزاد، علیم و منطقی رفع نشود، به وحدت اسلامی آسیبی نمی‌رساند (همانجا). بر مبنای این تعریف، با کنار گذاردن تعصب و کینه و با تحقیق، مطالعه و گفتگو در خصوص مذاهب مختلف به عنوان مکاتب فکری مختلف (نه با هدف یکسان‌سازی)، این نتیجه حاصل خواهد شد که هر مذهبی دارای مبانی خاص و ادله معتبر نزد پیروان خود می‌باشد. پیامد این رویکرد، احترام به یکدیگر در عین پایبندی به مذهب خود، توجه به اصول مشترک به عنوان روح و جوهر اسلام و در نهایت تقویت روح همکاری و تعاون جهت ترویج اسلام و تحکیم مبانی و ابعاد سیاسی، اقتصادی، اخلاقی و فرهنگی اسلام در جامعه خواهد بود (همان، ص ۱۷۷). بنابراین می‌توان در عین حفظ مذهب و گفتگوی علمی در باب مباحث اختلافی با تشکیل امت واحده در دفاع از اسلام و رعایت مصالح عالی‌تر تلاش نمایند (همان، ص ۳۰۱).





از این حیث، واعظزاده تأکید می‌کند که در تقریب، مذاهب اسلامی باید به این نتیجه برسند که در شرط و ملاک اسلامیت، اشتراک داشته و اختلاف جوهری ندارند (همان، ص ۲۵۸).

در این راستا وی تقریب را دارای مطلوبیت ذاتی و مقدمه وحدت دانسته (واعظزاده، چشم‌انداز تقریب مذاهب، ۱۳۸۰ش، ص ۱۰) و جایگزینی «تقریب» به جای «وحدت» در حرکت دارالتقریب مصر را علاوه بر آنکه نشانگر بعد فرهنگی و علمی این جریان می‌داند، نشان دهنده آن می‌داند که «هدف بنیان‌گذاران آن، انحلال یا ادغام مذاهب مختلف نیست؛ بلکه منظور نزدیکی به یکدیگر، با حفظ استقلال و ماهیت مذهب خود در راستای اهداف مورد نظر است» (واعظزاده، ۱۳۷۶ش، مصاحبه با مجله حوزه) وی بر اساس آیه «إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ» (انبیاء، ۹۲) وحدت امت را مرتبط و همدریف توحید، یکی از ارکان اسلام دانسته و بر این باور است که همانطور که هر عبادت و عملی باید جهت‌گیری توحیدی داشته باشد، مسئله وحدت نیز باید اصل و محور همه فعالیت‌های فرهنگی و عملی باشد که نمونه آن سیره امام علی (ع) است. البته عدم اعتقاد حاکمیت سیاسی دولتها به محوریت وحدت و تقریب، پیامدهای ناگواری را ایجاد کرده است و نه تنها بر عموم مردم بلکه بر ذهنیت علما نیز در دوره‌هایی اثر گذاشته است (واعظزاده، چشم‌انداز تقریب مذاهب، ۱۳۸۰ش، صص ۱۰-۱۱). معنای ذکر شده برای تقریب همسو با دیدگاهی است که ایشان در ادامه در مورد مسئله اختلافی امامت و خلافت بیان می‌دارد.

تبیین دیدگاه واعظزاده خراسانی در خصوص خلافت و امامت در ارتباط با تقریب

رابطه خلافت و امامت با تقریب یکی از مسائلی است که واعظزاده خراسانی به آن پرداخته و تلاش می‌کند

در رویکرد تقریبی خود تبیینی از سازگاری این دو دغدغه ارائه نماید. در این مجال ابعادی از دیدگاه وی را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

۱. خلافت و امامت در مذاهب شیعی و اهل سنت
اصل وجود حاکم و حکومت از نظر واعظزاده خراسانی، برای جلوگیری از هرج و مرج ضرورت دارد (رک: واعظزاده، ۱۳۸۱ش، ص ۱۶۴)؛ اما در فرهنگ سیاسی شیعه و سنی با رویکردهای متفاوت از نحوه تحقق آن بحث شده است. تصویر کلی شیعه از مفهوم امامت، علاوه بر حقانیت خلافت، ابعاد الهی مانند عصمت و علم ویژه را در بر می‌گیرد (جعفریان، ۱۳۸۱ش، ص ۳۵۰). شیعه امامت را مسئله‌ای کلامی دانسته و امامت را ادامه رسالت و تداوم هدایت الهی می‌داند که تعیین آن تنها از روی نص و توسط خداوند انجام می‌گیرد (یزدی مطلق و دیگران، ۱۳۹۱ش، صص ۵۲-۵۶). آنچه در این میان مهم است توجه به دو بعد خلافت ظاهری و مقام معنوی امامت است. برخی معتقدند با توجه به تحقق تاریخی مسئله امامت از جهت سیاسی و معنوی، به جز امام علی (ع) و امام حسن، و تحمیلی که به امام رضا صورت گرفت و البته شرط او در عدم دخالت در امور سیاسی، دیگر امامان جایگاه رسمی سیاسی نداشتند. این شرایط به تدریج سبب رشد بار روحی و معنوی مفهوم امام شد: «سیر رشد تجرّد در مفهوم ولایت می‌توانست ناشی از همین تجربه تاریخی غیرسیاسی بودن مفهوم امام باشد. ولایت در اصل نوعی سرپرستی سیاسی بود که بر پایه ویژگی‌های برتر در علم و عمل تعریف می‌شد؛ اما به موازات ضعف سیاسی آن در مرحله عمل، بار صوفیانه آن افزوده شده و به جای کاربرد در حوزه سیاست، در حوزه ما وراء طبیعی کاربرد یافت» (جعفریان، ۱۳۸۱ش، ص ۲۳۳).

اما تصویر کلی اهل سنت از مفهوم امامت مبتنی بر نگاه فقهی و به عنوان یک منزلت اجتماعی و

غیرالهی است که به مردم واگذار شده است. مردم با انتخاب و گزینش خود آن را تعیین می‌کنند (یزدی مطلق و دیگران، ۱۳۹۱ش، ص ۶۵ و نیز ملک‌مکان، ۱۳۸۵ش، ص ۱۱۲). در واقع، نگاه اهل سنت به امامت و خلافت، نگاه دنیوی و سیاسی است. از این رو، گزینش مردم هم با توجه به شرایط مختلف، متعدد به نظر می‌رسد و انتخاب امام هم در شرایط مختلف با ویژگی‌هایی متناسب با شرایط تاریخی، اجتماعی و سیاسی بررسی می‌شود. در برخی مواقع، امام از سوی گروهی به نام «اهل حل و عقد» انتخاب می‌شود که این گروه دارای ویژگی‌های خاصی می‌باشند. برخی نیز گزینش امام از طریق قهر و غلبه (کودتا) را جایز دانستند (ملک‌مکان، ۱۳۸۵ش، ص ۱۱۲). بنابراین، امامت مسلمین منصبی انتخابی و غیرالهی است اما خلیفه با توجه به شرایط مختلف تاریخی، متعدد بنظر می‌رسد. در واقع، امامت از نگاه اهل سنت، هیچ‌گونه لایه باطنی و الهی ندارد و خلیفه شخص غیرمعصوم و غیرالهی است و خلیفه مسلمین یا همان امام ولایت ظاهری بر مردم دارد.

واعظزاده بر این باور است که شیعه هم ولایت ظاهری و هم ولایت باطنی برای امامان(ع) قایل بودند. حضرت علی(ع) ولایت ظاهری را برای عوام ولی لایه باطنی را فقط برای افراد خاص بیان می‌کردند. مردم از نظر ولایت ظاهری، یک خلیفه قانونی می‌شناختند و از لحاظ ولایت باطنی و حقیقی که در شیعه با عناوین ولایت و امام گسترش پیدا کرده بود، فقط جزء اسرار یاران خاص امام(ع) بوده است. با پذیرش این مطلب می‌توان از بن بست ذهنی مردم در مورد صلح امام حسن(ع) خارج شد (واعظزاده، دیدگاه‌ها: مجموعه مصاحبه‌ها، ۱۳۷۴ش، ص ۵۱). در حقیقت امام حسن(ع) نه به عنوان امام معصوم بلکه با بیعت مردم به حکومت را به دست گرفته بودند. از این رو، زمانی که مردم بیعت خود را با امام حسن(ع) فرو گذاشتند، امام(ع) نیز حکومت را

با شرایطی واگذار کردند.

چنین امری به معنای استعفا از امامت خود نیست زیرا امام حسن(ع) تمایل به رهایی خلافت نداشتند؛ بلکه مخالف مردم سبب کناره‌گیری حضرت از خلافت گردید (همان). واعظزاده بر اساس روایت «امام حسن(ع) و امام حسین(ع) امام هستند: چه قیام کنند و چه سکوت» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۴۴، ص ۲)، معتقدند امام حسن(ع) و امام حسین(ع) مقام معنوی و انتصابی دارند؛ ولی خلافت آنها امری انتخابی و همراه با تأیید مردم بوده است. بنابراین، امام حسن(ع) خلافت را از راه بیعت مردم به دست آورد و با عدم موفقیت در خلافت و نداشتن شرایط موجود، به دیگری واگذار شد و این مسئله از نظر شیعه اهمیت ندارد. همچنان که، حضرت علی(ع) با خلفای سه‌گانه بیعت کرد و به خلافت آنان ترتیب اثر داد و به آنان مشورت می‌داد و در امور سیاسی و اجتماعی راهنمایی می‌کرد. بنابراین، ائمه، ولایت ظاهری را حفظ کرده‌اند و اگر رفتار عباسیان دور از ستم بود، ائمه ظواهر خلافت را حفظ می‌کردند مانند رفتاری که حضرت علی(ع) با خلفای ثلاثه و مانند رفتار امام حسن(ع) و امام حسین(ع) با معاویه داشتند (واعظزاده، ندای وحدت، ۱۳۷۴ش، ص ۱۳۲).

آنچه واعظزاده بیان کرده است به چند مطلب اشاره می‌کند؛ یکی آنکه به لحاظ تاریخی این دو بعد همواره به همراه هم نبوده و تحقق آن‌گاه به صورت جداگانه رخ داده است. دیگر اینکه به دو مبنای متفاوت نیز اشاره می‌کند. این دو مبنا در یک گذر تاریخی شکل گرفته و با توجه به حوادث رخ داده نیز تثبیت شده است. بنابراین، نگاه انتقادی به هر موضعی از سوی مذهب دیگر با دشواری‌هایی روبرو خواهد شد.

۲. جایگاه بیعت مردم در خلافت ظاهری

واعظزاده خراسانی در بحث از بیعت، سابقه بیعت را به دوره پیامبر(ص) و پیش از ایشان دانسته و





بیعت را عامل مهمی برای سازماندهی امور حکومت می‌داند؛ زیرا بیعت نشانه تأیید حاکم اسلامی توسط مردم است؛ به عنوان نمونه پیامبر هنگام رفتن به مکه برای عمره، از مردم برای جنگ یا صلح با کفار بیعت گرفت. هنگامی که مشرکان مانع ورود او به مکه شدند، حضرت بر اساس قرار صلح از همان محل حدیبیه، بدون انجام عمره به مدینه بازگشتند و مردم نیز علی‌رغم آن که برایشان سنگین بود به دلیل بیعت خود این صلح و پیامدهای آن را پذیرفتند. اهمیت این بیعت تا آنجا است که در آیات قرآن (فتح، ۱۰ و ۱۸) به عظمت از آن یاد شده است (واعظزاده، ۱۳۸۱ش، صص ۱۷۱-۱۷۲).

امام علی(ع) نیز بیعت را شیرازه همه حکومت می‌داند (همان، ص ۱۷۲). بنابراین «تا مردم با حاکم بیعت نکرده‌اند، فرمان او گردنگیرشان نمی‌گردد، اما همین که با او بیعت به حکمرانی کردند حکومت او برایشان مشروعیت پیدا می‌کند و اطاعت از او شرعاً واجب می‌گردد» (همان، ص ۱۷۱). وی با اشاره به پیشینه بیعت در تاریخ عرب و نقش تعیین‌کنندگی و الزام‌آوری آن می‌افزاید گاه شکستن بیعت شرایط دشوار و غیرممکنی را ایجاد می‌کند (همان، ص ۱۷۲). چنین مطلبی را نباید به معنای موافقت یا مخالفت با بیعت با خلیفه پنداشت. آنچه محل توجه است درک بافت و زمانه‌ای است که در آن بیعت رخ می‌دهد.

۳. زمینه بیعت با خلفا

واعظزاده خراسانی تلاش می‌کند مسئله بیعت را از منظر مذهبی دیگر ببیند. این که در نظرگاه مکتبی دیگر بنشینیم و به تحلیل آن مسئله بپردازیم، هنر اندیشه‌ورزی است. واعظزاده در عین حال که از منظر مذهب خود دیدگاهی دیگر دارد و شکی نیست که امام علی(ع) فضائلی منحصر به فردی داشته است که به نظر شیعه و مبانی پذیرفته شده، حضرت، احق به خلافت بوده‌اند (نصیرالدین طوسی، ۱۳۷۲ش،

صص ۵۴۱-۵۵۸). اما اگر از منظر مذهب دیگر بنشینیم، توجه به زمینه‌های مهیا شده برای خلافت و فضائلی برای خلفا که زمینه را برای بیعت با او فراهم کرده است، مهم می‌شود: «صرف نظر از داستان غدیر و فضائل فراوان علی(ع) چند فضیلت علی(ع) دارد که نظیر آن را لااقل در ذهنیت مردم، هرچند واقعیت نداشته باشد ابوبکر هم داشته است، من تکرار می‌کنم، نمی‌خواهم در واقع و نفس الامر این فضیلتها را برای ابوبکر اثبات کنم، بلکه شهرت آنها ذهنیت خاصی در نظر عموم مسلمانها و یا صحابه، برای وی فراهم کرده بود که همانها زمینه مقبولیت او و تمایل اکثریت را به او فراهم کرد» (واعظزاده، ۱۳۸۱ش، ص ۱۸۴).

به عنوان نمونه در مورد آیه ۴۰ سوره توبه، مقایسه تفاسیر شیعه و اهل سنت به گونه‌ای است که می‌توان ذهنیت شایستگی ابوبکر را به عنوان خلیفه رسول از نظر اهل سنت مورد همدلی قرارداد. از نظر شیعه تعبیر «لَا تَحْزَنُ» شاهدی بر ترس ابوبکر و اختصاص سکینه به پیامبر بر نکوهش خلیفه دلالت دارد با نظریه اینکه نزول سکینه در موارد دیگر برای مومنین نیز بیان شده است. اما از منظر اهل سنت تعبیر «ثَانِي اَثْنَيْنِ اِذْ هُمَا فِي الْغَارِ» نشانه‌ای بر همراهی ابوبکر با پیامبر محسوب شده و یاری و کمک الهی با جمله «اِنَّ اللّٰهَ مَعَنَا» نسبت به هر دو آنها اشاره دارد؛ حال آنکه زمان خروج بنی‌اسرائیل از مصر و هنگام مواجهه موسی و بنی‌اسرائیل با دریا، علی‌رغم گفته‌های اسرائیل که ما گیر افتادیم، اما حضرت موسی کمک و همراهی الهی را طبق بیان «كَلَّا اِنَّ مَعِيَ رَبِّي» به خود اختصاص داده است. محمد شلتوت نیز در تفسیر این آیه با اشاره به اینکه خداوند برای موسی تعبیر «لَا تَخَفْ» را به کار برده است؛ اما در این آیه پیامبر به ابوبکر می‌گوید (لَا تَحْزَنُ)، خوف و حزن تمایز می‌گذارد. از نظر وی خوف ناشی از ضعف نفس اما حزن ناشی از محبت به چیزی است که در

حال از دست رفتن است. از این رو، در آن شرایط ابوبکر تصور کرد دشمنان با کشتن آن دو، به اسلام پایان داده و تمام زحمتهای او را هدر خواهد رفت و پیامبر با «إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا» او را دلداری داد نه توییخ. (همان، صص ۱۸۴-۱۸۵). نکته دیگر اینکه چه این آیه را به مدح یا ذم تفسیر کنیم اما به هر حال ذهنیت مسلمانان در زمان با او به عنوان یار غار و عدم انکار کسی را نمی‌توان نادیده گرفت (همان، ص ۱۸۵).

شاهد دیگر برای این ذهنیت و توجه به همدلی از منظر مذهب دیگر، اعلان برائت و از بین رفتن اعتبار پیمان رسول خدا(ص) با مشرکین است. در این مورد نیز هر مذهبی به تکیه بر روایات خود، مدح یا ذم ابوبکر را نتیجه گرفته‌اند، با اینکه هر دو مشترک القول‌اند که پیامبر ابتدا سوره برائت را به ابوبکر و سپس، به امر خدا، به امام علی(ع) داد تا به کفار اعلام نماید. در مورد اینکه امارت حج به ابوبکر داده شد نیز وحدت نظر وجود دارد اما بر خلاف نظر شیعه، از نظر اهل سنت این امارت برای ابوبکر تا پایان حج باقی ماند و ظاهراً به دلیل کشته شدن بسیاری از بزرگان قریش و قبایل دیگر به دست علی و نیز روحیه آرام ابوبکر در میان قبائل و نظر وی مبنی بر آزادی اسیران جنگ بدر، شرایط مکه با امارت ابوبکر سازگاری بیشتری دارد (همان، صص ۱۸۵-۱۸۶). محمود شلتوت بیان می‌کند که رسول اکرم(ص) در آن موقعیت حساس و مهم دو چهره به کار گرفت؛ یکی ابوبکر امیر حج به عنوان نماد صلح و جمال و دیگری حضرت علی(ع) به عنوان چهره جلال (واعظزاده، ۱۳۸۱ش، صص ۱۸۷)!

۱. عبارت شلتوت چنین است: «ان الصديق رضی الله عنه كان مظهراً لصفة الرحمة و الجمال، كما يرشد اليه موقفه في حادث اسرى بدر... فاحال (ع) و الصلاة امر المسلمين اليه فسى حجهم الذى هو مورد الرحمة. اما على فقد كان كرم الله وجهه اسدالله و مظهر جلاله ففوض اليه نقض عهد الكافرين الذى هو من آثار الجلال و صفات القهر، مكانا معاً في هذا الموسم كعينين فوارتين، تفور من احدهما صفة الجمال (ع) و تفور عن الاخرى صفة الجلال» (شلتوت، ۱۳۸۰ش، صص ۹۱۱).

نکته دیگر نگاه تاریخی دقیق به وقایع و حوادث ثبت شده در خصوص مسئله امامت و خلافت است. زیرا وقایع و رخدادهای پس از پیامبر به طور متفاوتی ثبت شده و علائق و گرایشهای قومی و سیاسی گوناگون در نقل آنها تاثیر داشته است. علی‌رغم اینکه رقابت بسیاری میان اقوام مختلف انصار، مهاجرین، بنی‌هاشم وجود داشته است؛ اما نمی‌توان بیعت با ابوبکر در جلسه غیرعلنی را نوعی نقشه یا توطئه پیش‌ساخته در نظر گرفت که تعبیر «کانت خلافة ابي بكر شرها» به آن اشاره دارد. در این جریانات خلافت امام علی(ع) که اولویت اول بوده است، نادیده گرفته شده است و زمینه برای اولویت دوم فراهم آمده است (واعظزاده، ۱۳۸۱ش، صص ۱۸۳).

آنچه بیان شد از این جهت هم اهمیت دارد که به نوعی از همدلی اشاره دارد. همدلی با یک دیدگاه به این معنا نیست که ما دیدگاهی را درست می‌دانیم، بلکه به این معناست که بتوانیم آن دیدگاه را از منظر فرد دیگر نیز ببینیم. واعظزاده از این جهت می‌خواهد در بحث تقریب ما را به این نکته توجه دهد که دیدن خلافت ظاهری خلفا صرفاً با نگاهی توطئه‌وار دیده نشود بلکه می‌تواند از منظر آنها با توجه به صلاحیتهایی که در تفسیرها در خصوص خلفا ذکر می‌شود، مورد ملاحظه قرار گیرد. البته این امر به معنای درست انگاشتن و اعتقاد به دیدگاه طرف مقابل نیست چرا که صراحتاً نظر خود را در جاهای دیگر بیان کرده‌اند. حتی این همدلی در نحوه مواجهه با علمای مذاهب دیگر دیده می‌شود به نحوی که ایشان مالک و ابوحنیفه را از جمله کسانی می‌داند که در زمان خود با حاکمان وقت موافق نبوده و از جریانهای قیام علیه آنها حمایت می‌کردند. علاقه امام شافعی و نقل فضائل اهل بیت توسط احمد بن حنبل هم دال بر این امر می‌باشد (واعظزاده، چشم‌انداز تقریب مذاهب اسلامی، ۱۳۸۰ش، صص ۲۹-۳۰ و همو، ندای وحدت، ۱۳۷۴ش، صص ۲۲۷).





بر مبنای این همدلی است که گفته می‌شود نباید اصول مذاهب یکدیگر را زیر سؤال برد به عنوان نمونه عدالت صحابه برای اهل سنت و عصمت برای شیعه اصل است از این رو به جای نفی این دو می‌توان به نوعی وفاق بر مبنای بحث دست یافت؛ به این نحو که با مقایسه روایات نقل شده از صحابه با روایات نقل شده از ائمه، میزان اشتراک آنها در لفظ و معنای سنجیده شود (واعظزاده، چشم‌انداز تقریب مذاهب اسلامی، ۱۳۸۰ش، ص ۳۹).

۴. اولویت سنجی خلافت منصوصه (اولویت اول) و خلافت ظاهری (اولویت دوم)

بعد از بیان دو بعد امامت و خلافت و تحلیل آن مبتنی بر نگاه همدلانه از منظر اهل تسنن، واعظزاده به این چالش می‌پردازد که چه طور می‌توان در شرایط فعلی این مسئله را با تقریب سازگار نمود؟ هسته اصلی کلام او ناظر به تحلیل اصولی این مسئله است. وی به دو نوع اولویت خلافت منصوصه و خلافت ظاهری پرداخته است. واعظزاده از جریبان خلافت منصوصه با عنوان «اولویت اول» و از خلافت ظاهری با عنوان «اولویت دوم» یاد می‌کند. وی در مورد خلافت منصوصه (اولویت اول) قرائن و شاهدی از آیات قرآنی و نقلهای حضرت علی (ع) نقل می‌کند. به عنوان نمونه در نهج البلاغه، آموزه‌هایی بیان شده است که به خلافت منصوصه (اولویت اول) اشاره دارد. در واقع، اولویت اول، التزام به نص است و آیه ابلاغ و شاهدی از نهج البلاغه از شواهد موجود است: «آن ظلم و خودکامگی که نسبت به خلافت بر ما تحمیل شد، در حالی که ما را نسب برتر و پیوند خویشاوندی با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم استوارتر بود، جز خودخواهی و انحصار طلبی چیز دیگری نبود که گروهی بخیلانه به کرسی خلافت چسبیدند و گروهی سخاوتمندانه از آن دست کشیدند، داور خداست و بازگشت همه ما به روز قیامت است» (نهج البلاغه،

خطبه ۱۶۲). اشاره‌وار بودن به جهت آن است که حضرت قصد رنجش سپاه خود و پراکنده نمودن آنها را ندارد چرا که اکثر مردم با حضرت به عنوان خلیفه چهارم بیعت کرده و خلفای پیش از او را قبول داشتند (واعظزاده، ۱۳۸۱ش، صص ۱۷۵-۱۷۶).

واعظزاده «اولویت دوم (خلافت ظاهری) را در شرایط خاص از قبیل فقدان زمینه اجتماعی برای نیل به اولویت اول یا سرپیچی جامعه اسلامی و اکثریت مردم به هر دلیل از آن، از بابت ضرورت و به خاطر جلوگیری از حرکت منافقان مطرح می‌کند... در چنین صورتی، شورای اهل حل و عقد و انصار و مهاجر که می‌توانست جلوی منافقان و مرتدان و هم یهود و نصاری را که از اسلام زخم خورده بودند و انتظار فوت پیغمبر را می‌کشیدند، بگیرد. چاره این بود و علی (ع) هم برای آن، با وجود این شرایط اعتبار قائل بود و عملاً برای حفظ اسلام به آن تن داد» (همان، ص ۱۷۶). به نظر ایشان اولویت دوم (خلافت ظاهری) را به دو صورت می‌توان تصویر کرد: یکی آنکه این دو مورد را به نحو متضاد و ترتیبی در نظر بگیریم به این معنا که مسلمانان مکلف به اولویت یا حکم اول یعنی خلافت حضرت علی (ع) مکلف بودند و اگر این حکم اول را تبعیت می‌کردند اصلاً نوبت به اولویت دوم نمی‌رسید؛ اما اکنون که نافرمانی شده است، حکم دوم به لحاظ اهمیت موضوع فعلیت پیدا می‌کند. که این نوع نگاه مسببان اصلی را مسئول و در نتیجه سبب خشم و کینه هواداران اهل بیت خواهد شد (همان).

اما تصویر دوم آن است که به جهت ضرورت و عدم امکان عمل به اولویت اول، و نبودن زمینه لازم برای تحقق آن، عمل به اولویت دوم قابل پذیرش است. ایشان شواهد متعددی در نهج البلاغه و روایات در خصوص اولویت دوم بیان می‌کند. به عنوان نمونه در نامه حضرت به معاویه، می‌نویسد که مردم با همان شرایطی که با دیگر خلفای پیش از حضرت علی (ع)

بیعت کردند، با حضرت علی(ع) بیعت کردند و مردم با بیعت، خلافت امام علی(ع) را پذیرفتند و این سخن امام(ع) نشان از تأیید خلافت ظاهری دارد.^۲ در این نامه، به صراحت در مورد اجماع مهاجرین و انصار بر امامت صحبت شده است و این اجماع مشروعیت دارد و مصحح خلافت امام است. به بیان دیگر، اگر مردم با اجماع و بیعت خویش، خلیفه را انتخاب کرده‌اند، رضایت خداوند نیز جلب شده است و اگر افراد مخالفت کردند، امکان مبارزه و جنگ با او وجود دارد (واعظزاده، ۱۳۸۱ش، ص ۱۷۷).

در واقع، واعظزاده خراسانی امام علی(ع) خلافت را حق خود می‌دانست؛ اما باید شرایطی برای تحقق آن وجود می‌داشت؛ در صورتی که این شرایط برای ایجاد خلافت منصوص ایجاد نشد و بر اساس احکام اسلامی، زمانی که نتوان حکم اولیه را جاری کرد، به ناچار باید احکام ثانویه را اجرا کرد و انتخاب خلفا نیز بر اساس احکام ثانویه بوده است. شاهدهی دیگر اینکه حضرت در خصوص تصمیم شورای شش نفری بر بیعت با عثمان، علی‌رغم بیان احقیت و اولویت خود برای خلافت، سرانجام از باب رعایت مصلحت مسلمین تسلیم خواست شورا می‌شود (واعظزاده، ندای وحدت، ۱۳۷۴ش، ص ۲۷۸).^۳ شاهد دیگر عدم رغبت و بی‌میلی بر حکومت است: «به خدا قسم نسبت به حکومت رغبتی نداشتیم و مرا در حکومت نیازی نبود، شما مرا به آن خواندید و شما بار آن را بر دوشم نهادید. پس زمانی که حکومت به

من رسید به کتاب خدا و دستوری که برای ما وضع کرده بود و ما را به آن فرمان داده بود، و به آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله سنت قرار داده بود نظر انداختم و از آن پیروی کردم و در این زمینه به رأی شما و غیر شما نیازمند نبودم و حکمی واقع نشد که به آن جاهل بوده تا از شما و دیگر مسلمانان خواهان مشورت باشم، که اگر حکمی را آگاه نبودم از شما و دیگران رویگردان نمی‌شدم» (نهج البلاغه، خطبه ۲۰۵). عدم علاقمندی حضرت به الویت دوم یا همان خلافت ظاهری است؛ اما در عین حال در نهایت آن را مشروع می‌داند و می‌پذیرد. این خلافت همان اولویت دوم است و اگر نه اولویت اول به عنوان یک سمت الهی، قابل رها کردن نبوده است (واعظزاده، ۱۳۸۱ش، ص ۱۷۷).

کفایت وجود جماعتی برای شکل گرفتن بیعت و عدم لزوم اجماع همه مسلمانان^۴ و احتجاج حضرت به بیعت اصحاب جمل با وی^۵ با توجه به این موضوع که بیعت بر خلافت او پس از خلفای ما قبل بوده نه بر امامت او، علی‌رغم اشاره به خلافت منصوصه و امامت خویش، در مقابل احتجاج با مخالفانش با تکیه بر بیعت از دیگر شواهدی است که اولویت دوم را در آن شرایط مشروعیت می‌بخشد (واعظزاده، ۱۳۸۱ش، ص ۱۷۸).

از نظر واعظزاده، با قبول اولویت اول، مشروعیت خلافت خلفا زیر سؤال می‌رود و ذهنیت شیعیان نیز چنین است؛ اما اولویت دوم پذیرش مشروعیت خلافت خلفا را در پی خواهد داشت به این معنا که به سبب شرایط خاص به وجود آمده و به جهت ضرورت و در نظر گرفتن مصالح و حفظ کیان اسلام باید مورد پذیرش قرار گیرد. واعظزاده بر این باور است که

۴. «وَلَعَمْرِي لَئِنْ كَانَتْ الْإِمَامَةُ لَا تَتَّقَدُ حَتَّى يَحْضُرَهَا عَامَّةُ النَّاسِ فَمَا إِلَى ذَلِكَ سَبِيلٌ وَ لَكِنْ أَهْلُهَا يَحْكُمُونَ عَلَى مَنْ غَابَ عَنْهَا ثُمَّ لَيْسَ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَرْجِعَ وَلَا لِلْغَائِبِ أَنْ يَخْتَارَ» (نهج البلاغه، خطبه ۱۷۳).

۵. «وَأَبْرَأُ حَبِيسَ رَسُولِ اللَّهِ ص لَهْمَا وَ لَغَيْرِهِمَا فِي جَيْشِ مَا مِنْهُمُ رَجُلٌ إِلَّا وَقَدْ أُعْطَانِي الطَّاعَةَ وَ سَمَحَ لِي بِالتَّبِيعَةِ طَائِعًا غَيْرَ مُكْرَهٍ» (نهج البلاغه، خطبه ۱۷۹).

۲. «إِنَّهُ بَايَعَنِي الْقَوْمُ الَّذِينَ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ عَلَيَّ مَا بَايَعُوهُمْ عَلَيْهِ فَلَمْ يَكُنْ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَخْتَارَ وَلَا لِلْغَائِبِ أَنْ يَرُدَّ وَإِنَّمَا الشُّورَى لِلْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ فَإِنْ اجْتَمَعُوا عَلَيَّ رَجُلٍ وَ سَمَّوْهُ إِمَامًا كَانَ ذَلِكَ لَهِ رِضَا فَإِنْ خَرَجَ عَنْ أَمْرِهِمْ خَارِجَ بَطْنِ أَوْ بَدْعَةٍ رَدُّوهُ إِلَيَّ مَا خَرَجَ مِنْهُ فَإِنْ أَبِي قَاتَلُوهُ عَلَيَّ اتَّبَاعَهُ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ وَ وَلَاهُ اللَّهُ مَا تَوَلَّى وَ لَعَمْرِي يَا مُعَاوِيَةَ لَئِنْ نَظَرْتُ بِعَقْلِكَ دُونَ هَوَاكَ لَتَجِدُنِي أَبْرَأَ النَّاسِ مِنْ دَمِ عُثْمَانَ وَ لَتَعْلَمَنَّ أَنِّي كُنْتُ فِي عَزْلَةٍ عَنْهُ إِلَّا أَنْ تَتَّجِنِي فَتَجِنَ مَا بَدَأَ لَكَ وَ السَّلَامُ» (نهج البلاغه، نامه ۶).

۳. «لَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنِّي أَحَقُّ النَّاسِ بِهَا مِنْ غَيْرِي - اللَّهُ لَأَسْلَمَنَّ مَا سَلَمْتُ أُمُورَ الْمُسْلِمِينَ وَ لَمْ يَكُنْ فِيهَا جَسُورٌ إِلَّا عَلَيَّ خَاصَّةً» (نهج البلاغه، خطبه ۷۴).





خلافت را باید با توجه به اولویت دوم در زمان حاضر بررسی کرد. به بیان دیگر، همه طرفداران وحدت اسلامی، تقریب مذاهب و داعیان تقریب ضرورت دارد که در عصر حاضر در مقابل توطئه‌های قدرت جهانی و خنثی کردن آنها، اولویت دوم مدنظر قرار گیرد. در چنین شرایطی، مسلمانان باید با وسعت نظر چنین دیدگاهی را دنبال کرده و شواهد و قرائن قرآنی، روایی و تاریخی را بررسی نمایند. چرا که با اصرار بر دیدگاه اول، انصار و مهاجرین را در معرض اتهام قرار گرفته و رسیدن به وحدت غیرممکن خواهد بود. آیات (انفال، ۷۴؛ توبه، ۱۰۰) بسیاری در قرآن در مورد مهاجرین و انصار بیان شده است که وضعیت مهاجرین و انصار را از منافقین تفکیکی کرده است. حداقل آنها برای خود حجت و دلائلی داشته‌اند و نمی‌توان بر مبنای دیدگاه اول همه آنها را زیر سؤال برد. گرچه ممکن است به لحاظ عالم ثبوت چنین نباشد؛ اما آنچه در عالم اثبات نشان داده می‌شود، امر دیگری خواهد بود (همان، ص ۱۸۲). موارد ذکر در مقام اثبات و نه ثبوت می‌توانست سبب تمایل اکثریت به آنها شود.

واعظزاده معتقد است حضرت خودش نیز در مورد اولویت خلافت اشاره دارد اما در مورد مرجعیت علمی به طور مبسوط بیان کرده است (واعظزاده، چشم‌انداز تقریب مذاهب اسلامی، ۱۳۸۰، ص ۳۸). بنابراین، واعظزاده بر این عقیده است که با توجه به شرایط تاریخی دوره امام علی(ع) و مصلحت مسلمانان و برقرار نشدن شرایط برای انجام اولویت اول (خلافت منصوبه)، اولویت دوم قابل اجرا است.

راهکار جمع مسئله خلافت و امامت با تقریب

واعظزاده با توجه به اولویت‌های ذکر شده، تفکیک را راه حلی خوبی برای تبیین تقریب می‌داند: «فرق میان مسئله خلافت و امامت یکی از پایه‌های محکم مسئله تقریب است، منتها هرکسی به نحوی آن را توجیه

کرده است» (واعظزاده، ندای وحدت، ۱۳۷۴، ص ۲۱۸).

وی برای ولایت و امامان ابعاد مختلفی لحاظ کرده است: یک بعد، خلافت است که آن را امری مربوط به گذشته می‌داند. دوم، بعد علمی و مرجعیت علمی است که در اینجا دو تقریر وجود دارد: یک نظر بیشتر به مرجعیت در خصوص احکام فقهی نظر دارد و دیگری به حقایق و معارف واقعی که از دست داده‌ایم و بعد سوم که مدنظر متصوفه است ولایت باطنی و رابطه ولایتی که باید با پیامبر(ص) برقرار گردد و باب این ولایت حضرت علی(ع) است (واعظزاده، چشم‌انداز تقریب مذاهب اسلامی، ۱۳۸۰، ص ۱۸). وی در خصوص بعد اول یعنی خلافت در جای دیگر بیان می‌دارد: «اصولاً، امروز مسلمین به این نیاز ندارند که درباره خلافت گذشته بحث کنند، آنچه ما باید روی آن تأکید نماییم آن است که ثابت کنیم رسول اکرم، عترت خود را در ردیف قرآن، مرجع مسلمین قرار داده که صرف نظر از خلافت و حکومت امروز مسلمانها به آن نیاز دارند» (واعظزاده، ۱۳۸۱، ص ۱۹۴ و نیز: همو، ۱۳۸۲، ص ۳۹). بر این مبنا و تفکیک ذکر شده واعظزاده معتقد است: «ما در مسئله خلافت با اهل سنت اختلاف داشته‌ایم، اما الان که خلافتی در بین نیست که بر سر آن دعوا شود، آن رویکرد ولایت که به کار می‌رود، حجیت و... مرجعیت علمی اهل بیت است» (واعظزاده، چشم‌انداز تقریب مذاهب اسلامی، ۱۳۸۰، ص ۱۸).

وی در خصوص بعد اول یعنی خلافت ظاهری متأثر از استاد خود، سید حسین بروجردی معتقد باشد که مسئله خلافت پیامبر(ص) و اختلافات ناشی از سیاست و جانشینی باید مسکوت گذاشته شود؛ زیرا ادامه دادن اختلافات جانشینی سبب اختلافات بیشتر و دامن زدن به دشمنی میان دو گروه شیعه و سنی می‌شود. بنابراین، واعظزاده خراسانی به پیروی از سید حسین بروجردی معتقد است که مسلمانان باید

به جای تأکید و تکیه بر احادیث مربوط به خلافت، به حدیث تقلین استناد کنند و آن را معیار خود قرار دهند. از این حیث، بروجردی از هرگونه بدگویی به خلفا ممانعت می‌کرد. نیاز مسلمانان در نظر بروجردی، نحوه اخذ احکام از منابع اسلامی است که اهل سنت، قرآن و سنت و شیعه قرآن و عترت را از منابع اسلامی می‌داند (واعظزاده، ۱۳۸۱ش، ص ۱۹۴ و همو، چشم‌انداز تقریب مذاهب اسلامی، ۱۳۸۰ش، ص ۱۸). به نظر واعظزاده بر خلاف عموم مردم که به بعد خلافت و غضب آن توجه می‌کنند، در ابعاد دیگر ولایت، بحث خلافت مهم نمی‌باشد (واعظزاده، چشم‌انداز تقریب مذاهب اسلامی، ۱۳۸۰ش، ص ۱۸). بعد ولایت تکوینی به عنوان مقام معنوی و یک ارتباط روحی که مشکلی وجود ندارد زیرا همه فرق صوفیه امروز به جز نقشبندیه، سلسله ولایت خود را به حضرت علی (ع) می‌رسانند و سخن «من کنت مولاه...» را نیز ناظر به این مسئله می‌دانند و لذا از این منظر مسئله خلافت را مهم نمی‌دانند و از نظر عرفایی مانند عطار و مولوی خود حضرت نیز داعیه آن را نداشته است و تعبیری مانند اینکه حکومت بر شما از این کفش پینه دوزی شده، نزد حضرت کم ارزش‌تر است مگر اینکه حقی را استیفا کند را شاهد بر این مدعا می‌گیرند (همان، صص ۱۹-۲۰). بنابراین پذیرش این بعد با پذیرش خلفا قابل جمع است (همان، ص ۲۳) و این بعد باطنی می‌تواند زمینه خوبی برای مقابله با تفکر سلفی هم باشد (همان، ص ۲۴). بنابراین «ضرورت ندارد که مسلمانها تا این حد در این مسئله بحث کنند و حساسیت نشان دهند. در گذشته این بحث بوده است و حالا دیگر خلافتی وجود ندارد» (واعظزاده، ۱۳۸۱ش، ص ۱۹۵). وی در این مسئله با تفکیک اصول و فرع نیز به تبیین خلافت و امامت می‌پردازد. از نظر وی اصول به معنای ایمان و اعتقاد به ارکان مسلمانی و ملاک

اسلامیت بین مذاهب مشترک است ولی در فروع اعتقادی و اخلاقی اختلافات زیادی وجود دارد. مانند نظراتی که در خصوص رابطه ذات و صفات بیان می‌شود؛ اما آنچه مهم است اینکه با تحلیل لوازم اعتقادی، لوازم فروع را ملاک تکفیر قرار ندهیم (واعظزاده، چشم‌انداز تقریب مذاهب اسلامی، ۱۳۸۰ش، صص ۱۲-۱۳). بر این مبنا عدم عینیت دین با مذهب نیز قابل فهم خواهد بود (همان، ص ۲۴). مسئله خلافت یکی از مصادیق فروعی است که به اصول بر می‌گردد و محل اختلاف بوده و نوعی ابهام داشته است. به این معنا که منصوص بودن امامت حضرت علی (ع) در دوران خلفا به فراموشی سپرده شده بود و حضرت هنگام خلافت خود، این موضوع را نه به عنوان یک حق شخصی بلکه به عنوان حقیقتی اسلامی مجدد احیا کردند و برای بسیاری نیز روشن گردید (همان، صص ۱۵، ۳۷-۳۸ و نیز واعظزاده، ۱۳۸۰ش). واعظزاده در جایی دیگر به یکی از نامه‌های حضرت در کتاب *الغارات* اشاره می‌کند که عده‌ای از اصحاب خاص مانند عمرو بن حمق و حجر بن عدی، پس از شهادت محمد بن ابی‌بکر و فتح مصر توسط معاویه، نظر صریح و روشن حضرت را در خصوص خلفا سوال می‌کنند. حضرت ضمن اظهار شگفتی از این پرسش در آن شرایط، در صدد توضیح این مطلب طی نامه‌ای بر می‌آید و این امر درحالی است که جنگهای مختلفی مانند صفین و جمل رخ داده و چنانچه این خواص از این حقایق بی‌خبرند، توده مردم که با حضرت بیعت کرده‌اند، نیز به طریق اولی آگاه نبوده‌اند (واعظزاده، ۱۳۸۱ش، صص ۱۷۹-۱۸۰). از این رو نباید سبب تخطئه دیگران و دشمن‌انگاری همه مذاهب دیگر گردد. این دیدگاه واعظزاده مورد نقد قرار گرفته است که مواردی در نهج البلاغه مانند خطبه شمشقیه و خطبه دوم وجود دارد که حضرت بر این مسئله تأکید کرده‌اند. ناقد از اینکه چنین مسئله‌ای چندماه





بعد از غدیر به فراموشی سپرده شده باشد، اظهار شگفتی می‌کنند (واعظزاده، ۱۳۸۰ش). اما در پاسخ می‌توان گفت که موارد ذکر شده همچون صریح‌ترین شاهد ناقد محترم مانند «الآن إذ رَجَعَ الْحَقُّ إِلَى أَهْلِهِ وَ نُقِلَ إِلَى مُنْتَقَلِهِ» مربوط به زمانی است که حضرت خلافت را بعد از عثمان به دست گرفته‌اند و خود واعظزاده نیز این موارد را در مقاله وحدت اسلامی و حضرت علی(ع) آورده است و صرفاً سکوت علمی و عدم تکرار مسئله خلافت خود در زمان خلفا مدنظر است. مواردی مانند خطبه شقشقیه هم به صورت عمومی نبوده است (واعظزاده، امام علی و وحدت، ۱۳۸۰ش). بر این مبنا مسئله خلافت بلافصل، مسئله فرعی محسوب شده است یعنی اصل کلی آن است که اسلام سیاست دارد و پس از پیامبر به عنوان رئیس مسلمین، این مقام و شأن محفوظ خواهد بود ولی تصدی مصادیقی آن، امر فرعی خواهد بود؛ به این معنا که این مسئله، ملاک مسلمانی نیست و لذا نسبت به دیدگاهی که اساساً دین را از سیاست تفکیک می‌کند، ترجیح دارد (ر.ک: واعظزاده، چشم‌انداز تقریب مذاهب اسلامی، ۱۳۸۰ش، صص ۱۵-۱۸).

نکته مهم اینکه با این مبنای تفکیک اصول و فروع باید گفت «ما در این مسئله فرعی به خصوص در احکام، این‌گونه می‌فهمیم و دیگران به گونه‌ای دیگر می‌فهمند و شاید هم حق با آنان باشد. لااقل پنجاه درصد اگر حق با ما است، پنجاه درصد یا کمتر نیز حق با آنان است» (همان، ص ۲۴). به همین جهت است که ایشان معتقد است شیعه باید تلقی خاص خود را از ضرویات دین و مذهب به طور واضح مشخص نماید چرا که امامت جزء اصول مذهب است نه دین (همان).

واعظزاده بر این باور است که با توجه به عقیده محبت اهل بیت(ع)، درصد بسیاری از افراد مسلمان در یک گروه قرار می‌گیرند. وی در این رابطه بیان می‌کند: «هشتاد درصد روایاتی که در زمینه عقیده

ولایت است و در مقدمات جامع احادیث الشیعه جمع شده، مربوط به مسئله محبت اهل بیت است؛ آن هم در مقابل بنی‌امیه و برخی از خوارج که دشمن سرسخت اهل بیت بودند. مفاد آن روایات این است که هرکس دوست‌دار اهل بیت باشد، اهل نجات است. البته، بعضی از آن روایات ناظر به ولایت به همان معنای خاص شیعی است؛ ولی اگر شما آن اکثریت را حاکم کنید، نتیجه گرفته می‌شود که هرکس محب اهل بیت است، اهل نجات است. لذا، نود درصد اهل سنت و حتی همین سلفیها را نیز در برمی‌گیرد (به دلیل اعتقاد به صلی الله علی سیدنا محمد و آله و صحبه). پس، ولایت به این معنا فرعی اعتقادی است که از یک اصل کلی برگرفته شده است» (همان، ص ۱۸).

واعظزاده چند نکته را با توجه به نظر خود بیان نموده است: ۱. تفکیک امامت از خلافت ۲. مسئله خلافت مربوط به گذشته است ۳. بحث از خلافت ظاهری امروزه فایده ندارد. ۴. ماخذ دریافت احکام و علوم دینی امروزه مهم است. ۵. معیار قرار دادن حدیث تقلین به عنوان حدیثی است متواتر که از ناحیه تشیع و تسنن با اختلاف در الفاظ و وحدت معنی نقل شده است (واعظزاده، ۱۳۸۶ش، ص ۲۴ و نیز همو، چشم‌انداز تقریب مذاهب اسلامی، ۱۳۸۰ش، ص ۱۸). ادعاهای ذکر شده مدعی نفی مقام خلافت و رهبری سیاسی ائمه نیست بلکه به دلیل اولویتها و نیازهای جامعه کنونی تفکیک و تاکید بر مرجعیت علمی را بیان می‌کنند. (واعظزاده، ۱۳۸۲ش، ص ۴۱) نکته دیگر اینکه حضرت علی(ع) خلافت آنها پذیرفته و سکوت کرده است امری است مسلم اما اینکه واقعا بر آن صحنه گذاشته است با آنکه مورد ادعای ابن ابی‌الحدید و سمنانی است اما از نظر بروجردی مشخص نیست (همان، ص ۴۵).

با توجه به این تفکیک علی خلافت خلفا را قبول نمود و خلفا نیز امامت علی را قبول داشتند یعنی با اینکه حکومت در دست خلیفه بود اما حل پاره‌ای

مشکلات بر مبنای امامت حضرت رفع می‌گردید (واعظزاده، چشم‌انداز تقریب مذاهب اسلامی، ۱۳۸۰ش، ص ۲۰).

در تحلیل نظر وی باید گفت ایشان در این خصوص با عقلانیت عملی به مسئله نگاه می‌کند و می‌بیند بحث در خصوص خلافت حساسیت برانگیز شده و فایده‌ای هم در پی نخواهد داشت. به عنوان نمونه اگر ما روایات در خصوص ولایت را ناظر به مسئله محبت و نفی عداوت به اهل بیت معنا کنیم برای تشیع بهتر است یا با نفی و طرد حتی افراد محب اهل بیت را طرد کنیم و سبب اتهام زنی به خود شویم (همان، ص ۳۷). در عوض آنچه برای هدایت بشر مفید است بحث علمی و تأکید بر عترتی است که منبع احکام و علوم دینی‌اند و این امر برای اهل سنت نیز قابل تبیین است. نتیجه این نوع نگاه آن شده است که ۱. حدیث ثقلین توسط دارالتقریب در رساله‌ای به نام حدیث ثقلین منتشر شده است. ۲. عترت و اهل بیت برای همیشه در ردیف کتاب قرآن مرجع مسلمانان دانسته شده است و همانطور که قرآن باقی است، عترت هم باقی است (واعظزاده، ۱۳۸۶ش، ص ۲۴ و همو، ۱۳۸۲ش، ص ۴۰). ۳. نتیجه دیگر فتوای شلتوت است (مهریزی، ۱۳۸۹ش، ص ۱۸). محمد شلتوت در حاشیه نقل حدیث ثقلین به صورت کتاب الله و سنتی نوشته است که «جاء بعض الطرق کتاب الله و عترتی و لاشک ان عترته یحملون سنته؟»

(واعظزاده، ۱۳۸۶ش، ص ۲۴).

نتیجه‌گیری

محمد واعظزاده خراسانی در راستای تحقق تقریب به معنای پذیرفته شده (تأکید بر مشترکات به عنوان اصول اساسی اسلام، حفظ مذاهب موجود و ایجاد و برقراری احترام متقابل بین آنها) به تحلیل مسئله اختلافی امامت و خلافت پرداخته و سعی در تبیین سازگار از این مسئله با تقریب دارد. وی در مسئله اختلافی امامت و خلافت ابتدا به دو مبنای مختلف شیعه و سنی اشاره کرده و جنبه ظاهری و باطنی امامت را مورد توجه قرار می‌دهد؛ سپس با مبنای همدلی، خود را در نظرگاه مذهب مقابل قرار داده و زمینه‌های تاریخی و ادله‌ای که می‌تواند برای پذیرش خلافت بیان شود را مطرح می‌کند. از نظر وی با اولویت سنجی در این خصوص و توجه به شرایط آن زمان و وضعیت امروزه می‌توان این دو بعد را جدا کرده و امروزه بر مرجعیت علمی که می‌تواند برطرف کننده نیازهای فعلی باشد تأکید کرد. از این رو به تبع استاد خود سید حسین بروجردی تأکید بر خلافت ظاهری را که دارای پیامدهای ناگواری است، دارای فایده و مورد نیاز جامعه نمی‌داند. این اندیشه می‌کوشد به جای بی‌احترامی و تکفیر، فضایی برای گفتگو در زمینه‌های کاربردی فراهم نماید.

کتابنامه

- قرآن کریم.
- جعفریان، رسول (۱۳۸۱ش). حیات فکری و سیاسی امامان شیعه (ع). قم: انصاریان.
- شریف رضی، محمد بن حسین (۱۴۱۴ق). نهج البلاغه (تصحیح صبحی صالح). قم: مؤسسه دارالهجره.
- شلتوت، محمود (۱۳۸۰ش). تفسیر القرآن الکریم. تهران: مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی.
- صمیمی، سید رشید (۱۳۸۶ش). آسیب‌شناسی تقریب مذاهب اسلامی. کوثر معارف، ۳(۴)، ۱۸۷-۲۲۳.
- مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی (۱۴۰۳ق). بحار الأنوار. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- ملک مکان، حمید (۱۳۸۵ش). امامت از دیدگاه اشاعره. اندیشه دینی، ۶(۱۸)، ۸۵-۱۱۲. doi:



- مهریزی، مهدی (۱۳۸۹ش). جریان‌شناسی تقریب مذاهب اسلامی. هفت آسمان، ۱۲(۴۷)، ۷-۲۵.
- نصیرالدین طوسی، محمد بن محمد (۱۳۷۲ش). کشف المراد شرح تجرید الاعتقاد (ترجمه و شرح ابوالحسن شعرانی). تهران: کتاب‌فروشی اسلامیة.
- واعظزاده خراسانی، محمد (۱۳۸۰ش). امام علی(ع) و وحدت. کتاب نقد، (۱۹).
- همو (۱۳۷۳ش). پیام وحدت. تهران: مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی.
- همو (۱۳۸۰ش). چشم انداز تقریب مذاهب اسلامی. بازتاب‌اندیشه، (۱۹).
- همو (۱۳۸۰ش). چشم‌انداز تقریب مذاهب اسلامی در گفت‌وگو با آیت‌الله واعظزاده خراسانی. هفت آسمان، ۳(۱۰ و ۱۱)، ۹-۴۶.
- همو (۱۳۸۱ش). در محضر استاد (گفت‌وگو با استاد واعظزاده خراسانی). پژوهشهای نهج البلاغه، (۵ و ۴)، ۱۵۹-۱۹۶.
- همو (۱۳۷۴ش). دیدگاه‌ها - دفتر اول: مجموعه مصاحبه‌ها به مناسبت کنگره بین‌المللی امام خمینی(ره) و فرهنگ عاشورا. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره).
- همو (۱۳۸۲ش). راه‌های تقریب مذاهب اسلامی و وحدت مسلمانان. مطالعات اسلامی، (۶۰)، ۱۹-۵۰.
- همو (۱۳۷۶ش). مصاحبه با آیت‌الله واعظزاده خراسانی. پیام حوزه، (۱۳).
- همو (۱۳۷۴ش). ندای وحدت. تهران: مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی.
- همو (۱۳۸۶ش). وحدت و انسجام اسلامی از نگاه آیت‌الله بروجردی. کیهان فرهنگی، (۲۵۷)، ۲۰-۲۵.
- یزدی مطلق، محمود، و جمعی از نویسندگان (۱۳۹۱ش). امامت پژوهی: بررسی دیدگاه امامیه، معتزله و اشاعره. مشهد: دانشگاه علوم اسلامی رضوی.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

